

سندارجنت



عقله : ابراهیم مخرابی

سردار حکم

میرزا کوچک خان

نوشته

ابراهیم فخرانی

فصل چهارم

فراز و نشیب

kochakejangali.blogfa.com

Kochalejanganli

ما را چه غم که بارگه ما کجا کنند
چون سینه های مردم عارف مزار ما است
«حافظ»

و قایعی که اکنون آماده بیان هستیم مقارن با زمانی آغاز می شود که نیروی تحت فرماندهی ژنرال بر اتف افسر تراوری روس از اولین نقطه سرحدی ایران (بندر پهلوی) تا حدود «عمدان» در مقابل آلمانیها و عثمانیها گسترش یافته و جنگ جهانگیر بمنتها در حه شدت وحدت رسیده است ژنرال قونسول روس افسینکوف که فرماندار مطلق گیلان است از اینکه عده محدودی در جنگل پدید آمده و اسلحه بدست گرفته اند ناراحت است و از فرم‌اندار گیلان **حشمت‌الدوله** تقاضا می کند این فتنه را بخواهاند زیرا از آن بیم دارد که آتش حای خود را بار و ب نقاط دیگر سرایت کند و همین عده محدود به پشت جبهه روسها حمله اور شوند و سلاح و مهماتشان را تصرف کنند.

این ناراحتی و تشویش خاطر در حقیقت بجا بود زیرا جنگلی ها از شبیخون زدن ب نقاط سوق الجیشی دریغ نداشتند و حتی یکبار زنی از اهل «کلهر» را که در اسارت روسها بسرمیبرد نجات دادند و با این کیفیت هر گونه ضربتی بقواء روس جاداشت که آنها را وحشت زده و ناراحت کند.

کسانی هم از مردم ثروتمند گیلان که تکیه گاهشان قدرت دولت امپراتوری بود خوابهای پریشان میدیدند و از پیدا شدن چند مردم مسلح که نامشان «جنگلی» است و بطور مستقیم منافعشان را در معرض خطر قرار داده اند عزاً گرفته و روحیه خود را باخته بودند.

در آب و هوای ایران خاصیتی است که رجال وزمامدار ارش مادام که در راه اجراء تمایلات و هوی و هوس های بیجده و حصرشان بمانع برخورند هر یک موجودی بر گزیده و ممتاز و حاج فضایل و هنر های بسیارند حتی از فرزانگی و شجاعت و علو طبع و بزرگواری و مردانگی خویش حاضرند داستانهای بسیار طویل و شگفت آور بسرا یند لیکن همینکه دوره آزمایش فرا رسید همچون «پهلوان گلستان سعدی» حتی از سایه خویش نیز دم بر میدارند.

شاید بهمین جهات بود که عده ای از مالکین طراز اول رشت و طبقات متتفقند دیگر در محضر فرماندار دادسخن داده بمنظور دفع سریع جنگلی ها بتدآ بتشویق و بعد به التماس و تصرع متول شدند اما حشمت الدوله که مردی مجرب و دنیا دیده بود از تلقینات تحریک آمیزشان زیاد گرم نشد و برای آنکه جمع بین حقین نموده ترک اولائی از او سرتزده باشد دستور داد رئیس شهر با نی وقت کاپیتان محمود خان (متین) همراه عده ای پلیس سوار بمنظور بازرسی و یافتن محل اجتماع جنگلی ها بروند و مشاهداتشان را بیدرنگ گزارش دهند ضمناً برای دفع شر مقدار و سدراء لجاج و بهانه ای احتمالی روسها بقونسول گری اعلام کرد یک افسر فهمیده را همراه عده مزبور بعنوان «ناظر» بفرستد.

قونسول روس با غدانف نام را همراه این عده گسیل داشت و اینان از پل «چمارسر» که غربی ترین نقطه شهر است بازرسی را آغاز و در مسیر مأموریت خود بترتیب قراء «عینک» - صفوسر - احمد گوراب - آتشکا - پسیخان - نشامندان - کلاشم و جمعه بازار را که در یک خط طولی واقعند پیموده و همه نقاط اصلی و فرعی را زیر نظر میگیرند لیکن با همه بازرسیهای دقیق دلائلی از اجتماع جنگلی های مسلح بدست نمی آورند و این بدان معنی است که مردم گیلان اعم از شهری و دهستان از تعذیبات وارد بخود در طول یک مدت متمادی خاطرات بدی بیاد داشته و بدین جهت حاضر نبودند محل اجتماع اشان را نشان دهند و حتی وجود افراد مسلح را تصدیق نمایند.

بدین قرار هدف آنان از هدف جنگلها جدا نبود و در حقیقت افکار عامه‌ای بمعنای حقیقی خود وجود داشت که این بازرسیها و سخت گیری‌هارا از پیش «حاکم می‌ساخت و همین افکار عمومی بود که یک زمان بنشان دادن عکس-العمل ابراز می‌شد و در موقع دیگر با مقاومنهای منفی رو بر و می‌گردید.

نتیجه آنکه مأمورین اعزامی فرماندار، مایوس شدند و پس ازیأس از یافتن کانون اجتماع جنگلیها یکده پلیس سوار را همراه مأمورین تامینات (آگاهی) در قریه پسیخان (۶ کیلومتری رشت) بمراقبت ایاب و ذهاب عابرین گماشته تاهر کس را که مظنون تشخیص دادند دستگیر و بازداشت نمایند و

خود بدون اخذ هیچ‌گونه نتیجه‌ای برگشت باز گشتنند.

قونسول روس از مطالعه این گزارش که «رفتیم و چیزی ندیدیم» بحسب ظاهر دچار سوءظن نمی‌شود زیرا نماینده‌اش همراه بود اما نگرانی از درونش محو نمی‌شد زیرا اطلاع صحیح داشت که کانون خطرونا کی بیان ارش امپراتوری تکوین یافته است ولذا از اقدام فرماندار و گماشتن پلیس‌های مسلح در پسیخان خاطرش آرام نگرفت و توصیه نمود که عبدالرزاق شفتی را که مردی متفنگ و باقدرت است بحکومت فومنات منصب نمایند.

عبدالرزاق مردی بود بلندقد، چاق، چهارشانه که از خوانین سرشناس شفت و عیکلی قوی و قهرمانانه داشت از آنجائیکه در ملاقات با قونسول روس، بوی گفته بود که درو کردن چند بوته علف هر زه و قلع و قمع مشتی بی سرو بی پا کار ساده پیش‌با افتاده‌ای است که از نظر او حتی بقدر قورت دادن یک انجیر رسیده اهمیت ندارد لذا اظهاراتش مورد توجه قرار گرفته بود.

عبدالرزاق به نیابت حکومت فومنات اعزام شد و اعتبار کافی برای عملیاتی که از او انتظار می‌رفت در اختیارش قرار گرفت.

نامبرده پیش از جلوس بمسند قدرت بمنظور نشان دادن لیاقت و کاردانی خوبیش عده‌ای از زارعین شفت و رعایای گالش^۱ خود را مسلح نموده آهنگ پسیخان نمود و همه‌جا بیازرسی پرداخته محل تجمع جنگلبهارا حویا شد تا آنکه بمحلی موضوع به داوسار که بفاصله کمی از «پسیخان» واقع است رسید. حنگلبهارا با آنکه تعدادشان کم بود (تقریباً ۱۷ نفر) لیکن همde نقاط فومنات و اطراف رشت را عملاً زیر نفوذ معنویشان داشتند چه، دهقان و کشاورز

۱ - در گیلان بدھقان کوهی گالش می‌گویند به تحقیق لام.

بمجرد احساس کمترین خطر، حتی زودتر از تلفون و تلگراف، جنگلیها را متوجه می‌ساختند و آنها نیز باقتضای حال و شرایط و امکانات موجوده اقدام باحراء نقشه و تاکتیک جنگلی خود نموده و یا اگر هوا پس بود آنرا ترک



مشغول تبادل نظر اند

از راست بچ ۱ - آقا محمد اسماعیل مدیر ۳ - آقا جواد گل افزانی ۴ - میرزا کوچک
۵ - حاجی احمد کمالی ۶ - آقا محمد رسول رسول گنجه‌ای

میکردند و با این مقدمه عبدالرزاق پیش از آنکه علفهای هرزه را باداس قدرت درو کند جنگلیها بسر و قشنگ رسیدند و در جنگی که فيما بینشان در گرفت «اسماعیل» نام یکی از همراهانش که بشجاعت شهرت داشت با یحیی خان طارمی «دهدار تکرم» و عمومی عبدالرزاق کشته شدند و «غلامحسین» نام با چند نفر دیگر اسیر گردیدند و خود عبدالرزاق باقیه همراهانش گریخت و بدین طریق اولین تماس جنگلی‌ها با مخالفینش بشرح مذکور بالا پیایان رسید.

خبر شکست عبدالرزاق بسرعت در همه نقاط گیلان پیجید و پرستیز جنگلیها را کمی بالا برد و باعث شد که مردم رشت و لاهیجان و نقاط دیگر

گیلان باز حمایت بسیار، خود را بجنگل، سانیده اظهار خدمتگزاری کنند و در عداد داوطلبان انقلابی درآیند.

این وقت دو حزب سیاسی بالنسبه مقندر در رشت فعالیت میکرد که یکی از آنها حزب «دموکرات» و دیگری حزب «اتفاق و ترقی» بود.

در حزب دموکرات افراد با شخصیت و خوشنام امثال میرمحمد حسین حسابی (عمیدالملک) و میرزا علی (چایچی) و رجب زاده (قنااد) و حاجی متینعالملک (فروزنماهی) وغیرهم عضویت داشتند که در مسروت‌های حاصل از این پیروزی سیم بوده و اقدامات جنگلیهارا تایید میکردند.

عده‌ای از معاریف هر دو حزب بعداً بجنگل ملحق شده کمک‌های سری را به حکماری علنی مبدل ساختند.

توسعه والحاق روزافرون افراد باعث شد که اولیاء امور مسئله «دسته مسلح» را حدی‌تر از آنچه هست تلقی کنند و عده بیشتری را برای قلع و قصع آنان بفترستند.

مفاخرالملک رئیس شهربانی رشت داوطلب این مأموریت شد و تعهد نمود که ریشه‌فساد را از بین و بن براندازد و نکرانی‌های موجود را بر طرف سازد^۱ و در اجراء این منظور اردوئی مرکب از چند صد نفر تفنگچی و چوبدار و شاطر و فراش و آبدارخانه و قبل منقل حتی کنده و زنجیر و چوب و فلک و چند خروار طناب آماده و عازم پسیخان گردید.

این شخص که نام کوچکش «محمد علی» واهل اصفهان بود در سال ۱۳۱۶ قمری بر شت آمد و بطوری که میگفتند در بقعه «خواهر امام»^۲ که ملحاء و پناهگاه غرباً بوده منزل داشت و از نامه نویسی و عریضه نگاری امرار معاش مینمود.

بعد بمالحظه حسن خط وشیوه تحریر بمنشی گری « حاجی معین السلطنه رشتی» که از مالکین گیلان بود دعوت شد و سپس کارش بالا گرفت و مشاور حقوقی او و برادرش (حاجی ابوالحسن معین التجار) گردید و چون از جاه طلبی

۱ - این شخص غیر از مفاخرالملک حاکم تهران است که از محارم محمد علی شاه بود و بعد از خلع نامبرده از سلطنت در محکمه انقلابی محکمه و در باعثه تیرباران گردید

۲ - بقعه منسوب بخواهر امام هشتم شیعیان

چیزی کسر نداشت کم کم مراحل ارتقاء را طی کرد و مشاور قونسولگری روس شد و در سمت اخیر، افراد دستگیر شده بنام «جنگلی» را شخصاً بازجوئی نموده بدو بیراه میگفت و بدچوب میبست بدین طریق مورد اعتماد قونسول روس قرار گرفته و طوای نکشید که بریاست شهر بازی رشت منصوب گردید.

دولت ایران آنچه در این باب اعتراض نمود که قونسول روس حق ندارد

در یک نقطه از خاک ایران رئیس شهر بازی تعیین کند بخرج کسی نرفت تا آنکه در غیاب فرماندار گیلان «اصف الدلوه» که بظهور ان احصار شده بود کفالت حکومت ایالتی را نیز یدک کشید و در این سمت بود که عازم سرکوب جنگلی ها شد با این امید که مزاحمین دولت امپراتوری را گوشمالی دهد و سرجایشان بنشاند. آنهائی را که خطر بیشتری دارند به دیار عدم بفرستند و افراد کم تقصیر را به چوب و فلك به بند و ناخن هایشان را زیر ضربات چوب بریزد تا در آینده حتی هوس جسارت بمقامات مقندر جهانی را از سر بدر کنند. اسرارا با غل و زنجیر و کت های بسته در کوچه های شهر بگردانند تا اینکه اسباب عبرت ناظرین شود و خود با انجام این عملیات بفرمانروائی مطلق گیلان ارتقاء یابد.

آری :

هر آنکه گردش گینی بکین او برخاست
بغیر مصلحتش رهبری کند ایام
کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید
قضا همی برداش تا بسوی دانه ودام
همراهانش در این سفر عبارت بودند از حاجی تقی فومنی و
مهردی خان (کرمانشاهی) که شخص اخیر پیش از تسلط جنگلی ها نایب-
الحکومه فومنات بوده و تفویض مجدد این سمت بوی وعده داده شده بود -
داش دمیر مرد منهود بی باکی که سابقه جنگجوئی زیادی داشت - پطرس خان
ارمنی برادر او را نیای عکاس - رجب دهنه‌ای و در رأس همه
اشجع الدلوه اسلامی .

اشجع الدلوه قبل امايل بقبول این مأموریت نبود و در باطن از هوا داران
جنگلی ها محسوب میشد اما بیم از رنجش قونسول روس او را بقبول این
مأموریت واداشت .

اردو بعوض آنکه بیک ستون جنگی شبیه باشد بیک کارناوال مسخره شباهت
دادشت زیرا صدای جرنگ و جرونگ زنگها و شبیه اسبهای حامل چوب و
فلک و کنده و زنجیر ، طبینی در فضا می افکند که از یک نوغ نظامی کار



اصفهان حکایت مینمود .

اردو بعد از عبور از پسیخان و جمعه بازار به کسما رسید و در بازار اطراف نمود .

مقابرالملک رئیس شهربانی رشت

جنگلی‌ها از پیش ، از حرکت این ستون با صطلاح جنگی اطلاع یافته و همچون شکارچیانی که نفس‌ها در سینه‌شان حبس و بی‌سر و صدا مراقب نزدیک شدن شکارند آماده پذیرائی شدند و پیش از آنکه شبی رادر کسما بروز آورند با آنها حمله بر دند .

جنگ آغاز شد و چندین ساعت بطول انجامید و عده‌ای از طرفین بخاک و خون در غلطیدند .

جنگلی‌ها که آزادی عمل بیشتری داشتند بازار را محاصره و آنرا آتش زدند اردوی مفاخر یک موقعیت و خیم گرفتار شد و بعد از چند ساعت مقاومت بی نتیجه مجبور بتسليمه گردید.

مفاخر بعد از پایان جنگ و اسارت خود التماس نمود با اذیت و آزاری نرسانندووی رانز دمیرزا کوچک خان بیرون و هر حکم که او درباره‌اش بنماید از جان و دل فرمان بردار است.

مجاهدین خواهش وی را قبول و همینکه بمیرزا رو برو شد با عجز و انکسار و شرمندگی ازوی امان طلبید و قول داد این جوانمردی را که در حقش مبنول خواهد گشت در آینده جبران کند و پیرامون این ماجراه انگردد. میرزا که مردی رحیم و نرم دل و زود گذشت بود دستور داد اور ابخانه یکی از مجاهدین (صالح) بیرون و نگاه داردند تا شخصاً بیاید و او را محکمه کند و تأکید کرد بموی صدمه‌ای نرسانند لیکن مجاهدین با این دستور ترتیب اثر ندادند و مفاخر الملک باضر به تیرموزره محمد حسن «نام پاپروسی در غلط بیدواز پای درآمد. مهدی خان کرمانشاهی نیز سرنوشتی بهتر از مفاخر نیافت‌چه او نیز با ضربات چوب و چماق بهلاکت رسید گفته می‌شد که قتل مفاخر با شاره حاجی احمد کسمائی روی داده است»^۱، محمد حسن خواهرزاده او بود و خواهر زاده بدون اجازه‌دائی جرأت مبادرت با این کار را نداشت و در هر حال میرزا از این عملی که واقع شد آزرده خاطر گشت که چرا درباره یک اسیر اینطور رفتار شده و شاید یکی از علل اختلافات بعده میرزا و حاجی احمد از همین مسئله ریشه گرفته باشد. رجب دهنده‌ای و داش دمیرهم کشته شدند - به اشتعال الدوله که تمایل باطنی به جنگل داشت آسیب وارد نیامد و فقط چند نفر از قنگچی‌ها یش کشته شدند و خودش در سوم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری در کسما با جل طبیعی در گذشت و جنازه‌اش را حسب الوصیه با سالم برده در آنجا مدفون گردید. حاجی تقی کنک فراوان خورد و علت اینکه اوران کشتن نسبتی بود که با میرزا داشت.^۱

میرزا کوچک بعد از این واقعه برای اسرا سخنرانی کرد و ما حصل گفته‌ها یش این بود که ماهمه برادریم و گرچه این انتظار را از برادرانمان نداشتند ایم که

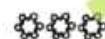
۱ - یکی از خواهان میرزا کوچک عیال حاجی رضای فومنی پدر حاجی تقی بود.

بعنگ ما بیايند ولی کاري است انجام يافته که گناهش بگردن ما نیست از اين تاریخ هر کس مایل باشد میتواند با استفار از گذشته در کنار ما قرار بگیرد و هر کس مایل نباشد آزاد است هر کجا که دلش میخواهد برود قصد ما آباد کردن کشور و گرفتن انتقام ازوطن فروشان است.

عده ای از اسرا ماندند و گفتند ما میمانیم و در رکاب شما کشته میشویم عده دیگر برشت بر گشتند و میرزا بهمه خرجی داد و توصیه کرد که چشم و گوششان را باز کنند و آلت دست قرار نگیرند و بدین طریق اردو کشی مفاحر پایان پذیرفت.

در باره این جنگ تصنیفی ساخته شده بود که جوانها در کوچه و بازار میخواندند:

ای کشته داس و تبر - مفاحر
فرمانده سیصد نفر - مفاحر
با حاج تقی کردی سفر - مفاحر
ناغان رویی در کمر - مفاحر
گفتی کنم شق القمر - مفاحر
آتش زنم هر خشک و تر - مفاحر
کسما کنم زیر وزیر - مفاحر
تا قونسول بیداد گر - مفاحر
شادان شوداز این ظفر - مفاحر



شیران جنگل زین خبر - مفاحر
جستند از جاچون فنر - مفاحر
گرد آمدند از دور و بیر - مفاحر
بر همراهانت حمله ور - مفاحر
افتاد بر جانت شر - مفاحر
بازار کسما شعله ور - مفاحر
نه راه کرنه راه فر - مفاحر
ای مرد هجو بند گهر - مفاحر
دیدی چه ات آمد بسر ؟ مفاحر

اشتباه مفاسخ این بود که هیچ قدرت و عامل دیگری را جز «زور»، بحساب نیاورد و ندانست که زور به تنها ای عامل موفقیت نیست قدرت پیشوای آلمان «هیتلر» را در دوران اخیر هیچ دولتی نداشت و معهداً شکست خورد زیرا ورای عامل زور، عوامل دیگر نیز هست که بدون توجه بآنها نیل بموفقیت دشوار است.

او فکر می‌کرد شناسی بدرخانه اش رسیده است که اگر غفلت کند و بدرون خانه دعوتش ننماید مرتكب قصور شده است.

او دیگر محرر دیروزی نبود که تمام ساعات روزش را بنوشتند «تصدق حضور مبارکت شوم» صرف کند بلکه در ظل توجهات اولیاء دولت امپراطوری در عدد مردان مقتدر در آمده بود که دیگران را خواه ناخواه بکوش و احترام و امیداً است.

اغلب مردان سیاسی روز، از همین قماش افرادند که تا گمنام و منزویند هیچکس احوالشان را نمیپرسد و حتی بسلامشان جواب نمیدهد اما همینکه بجاه و مقامی رسیدند تماق و چاپاؤسی از هر طرف شروع میشود و واژه‌های «چاکر» و «جان ثار» و «قربان خاکپا» و «تصدق حضور مهر ظهور» و تعظیم و پای بوسی‌های دروغ که استعمالشان معرف بی‌شخصیتی گوینده است پای مقدمش ثار میگردد تا حائی که بخود صاحب جاه بعد از مأнос شدن با این الفاظ، امر مشتبه میشود و بنظرش چنین می‌اید که اگر بقدر یک سروگردان از نوایغ علمی و سیاسی و نظامی دنیا بلندتر نباشد اقلام طراز آنها است و این سکمه‌های قلب متأسفانه فقط رایج مملکت ایران است.

مفاسخ حساب کرد و در موافق نقدرت خود را برتر و فائق تر از جنگلی‌ها دید و تصور نمود که با کسب موفقیت در این راه حزء رجال نامی و سیاستمداران مسلم کشور خواهد درآمد همچنانکه همکار عاممه برش «ش» نیز از سرپرده‌گی بین مرکز قدرت توانست بمقام «رفیع» نایل گردد و در تحولات متوالی کشور جزء رجال قدرتمند باقی بماند.

کسی چه میدانست شاید القاب معراج السلطنه یا «مهاجم لشکر» و یا «فاتح همایون» نیز در انتظارش بود مگر آنهمه القاب فنی و دفتری و نظامی که نام بعضی از رجال را اسکورت می‌کنند در جنگ با یگان‌گان بدست آمده است که این یکی از آنها مستثنی باشد؟.

با اینکه دیرزمانی است که ریشه لقب‌سازی از بینخوبن برآفتد و دیگر این درخت بی‌شاخ و برق میوه‌ای نمیدهد معهذا یکی از جهات تقرب بمبادی قدرت محسوب است نهایت بجای «دوله» و «سلطنه» و «ملک» و «مالک» و اوازه‌های تازه نایلوونی «نابغه هنر» «سر باز فداکار وطن» «قهرمان دانش» و «مرد سال» بیزار آمده است.

بدلیل همین سوابق و مقدمات بود که مفاخر الملك بهوس افتاد بمنظور انجام یک «عمل قهرمانانه» و بدست آوردن «حاج فیروزی» بگود زور آزمائی پرورد غافل از اینکه اغلب کارهای مشابه و نظری یکدیگر، به نتایج واحد منته‌ی نمی‌شوند و با تساوی شرایط ممکنست یکی موفق و دیگری دچار شکستشود و این امر مربوط بتمامی جهات و عوامل پدید آورده آن حادثه است نه بعض آن.

در تحلیل و تجزیه منطقی قضایا و مقایسه دو پدیده مختلف با هم که جهات واحد دارند اما از لحاظ نتیجه‌متغیرند باید بزمان و مکان و «شرایط همه جانبی» توجه داشت و هیچ حادثه‌ای را از مشمولیت این قانون مستثنی ندانست.

چنانچه مفاخر الملك یا هر مرد جاهطلب دیگر دارای قوه تشخیص بود و میتوانست نتایج اعمالی را که با اندیشه‌های غلط میرفت آغازشود پیش‌بینی نماید که از یکطرف فتح است و غلبه و از سوی دیگر خذلان است و شکست و پیاد رفتن همه‌چیز شاید در تصمیمش تجدیدنظر میکرد و تکیه‌بزورا (بتهای) نمی‌نمود و عوامل دیگر را نادیده نمی‌انگاشت اما نه او و نه هیچ مرد خودخواه منکبر معرفه دیگری دارای چنین قوه ممیزه نیستند که بهنگام توانائی و اقدار، امکان بروز حوادث غیر متربقبرا پیش‌بینی کنند و لذا شگفت نیست که چنین سرنوشت‌های شوم در انتظارشان باشد.

باده پر خوردن و هشیار نشستن سهل است

گر به درت بررسی مست نگردی مردی

مقامات روسی بعد از شکست مفاخر بس راغ «نصرت‌الله خان طالش» میروند لیکن از او نیز اعجازی نمی‌بینند این شخص که بالقالب **امیر مقندر و ضر غام السلطنه** شهرت داشت از اینکه قدرتی در زیر گوشش بوجود آمده

که بالمال مزاحم قدرت ایلی و خانی او است طبعاً نمیتوانست راضی باشد ولذا عنوان نایب‌الحکومگی فومنات را بمنقولر دفع جنگلی‌ها پذیرفت و مهیای کارزارش و برادرش محمدخان سالار شجاع را مقابله جنگلی‌ها فرستاده او، با اینکه ضیا‌بر مرکز گسکر، را غارت نمود و آتش‌زد معهداً توفیقی نصیبیش نگشت و خائنا و خاسرا بدطاش برگشت.

قونسول روس تصمیم گرفت قزاق‌های روسی را که در بی‌رحمی شهرت داشتند بسرکوبی جنگلی‌ها بفرستد و بدین‌منظور سیصد قزاق زده همراه‌پنجاه قزاق ایرانی که دست کمی از همقطارهای روسی نداشتند تجهیز و با مهمات کافی بفرماندهی ابوالفتح‌خان یاور بجنگل فرستاد این‌عده بدون برخورد بهیچ مانعی از «کسما» گذشته از راه اشکلن بطرف ماکلوان پیش‌رفتند و همینکه با این نقطه رسیدند جنگ بین آنها در گرفت جنگلی‌ها در تپه‌های گسکره سنگر بندی کرد و عده‌ای پشتیان را از تپه‌های گلرم محافظت میکرد و در جناح چپ آنها کوه‌های «گلوندۀ رود» قرار داشت که غیرقابل عبور بود و مقابله‌شان جاده «ماکلوان» به «ماموله» واقع شده که خط حرکت مهاجمین بود با اینکه تعداد مجاهدین از هفتاد نفر تجاوز نمیکرد و مهاجمین سنگرهای دفاعی را بشدت میکوییدند معهداً در پناه تپه‌های گسکره که مسلط بجاده «ماکلوان» است و ابراز شجاعت افرادی مانند علیشاه قزاق وبالام «باتاوانی» و انام «آب‌کناری» و خالو میرزا علی و دیگران بعداز ساعتها زدو خورد شکست به نیروی اعزامی رسید بقسمی که فقط ۱۳۴ نفر توانستند بصویع‌های بزرگ‌گردند بقیه یا کشته و یا زخمی و یا اسیر شدند جنگلی‌ها مقداری اسب و اسلحه به غنیمت گرفتند و بدین طریق جنگ «ماکلوان» نیز به پیروزی جنگلی‌ها پایان پذیرفت. مقصود از بیان این وقایع توضیح استراتژی طرفین و اشاره به تکنیک‌های جنگی نیست چه وقایع مزبور کهنه شده‌اند و با سلاح‌های تخریبی این‌عصر که با انفجارات هسته‌ای جهنم‌سوزانی وجود می‌آورند دیگر بیان کیفیت جنگ‌های گذشته جلب نظر نمیکنند ولی شاید بیفایده نباشد بدانیم که مقتولین در جنگها و یا زخمی شدگانشان به‌مایه‌ی توب و تفنجک و نارنجک و خمپاره آگاه بوده و میدانسته‌اند که با جان آدمی تناسبی ندارند و قلب و سینه‌ها را می‌شکافند و آرزوهای زندگی را یکباره بی‌آدمیده‌ند معهداً از بذل غیرت و مردانگی دریغ نمیکرددند و در مقابل جور و بیداد گری ایستاده تن بخفت و تندگ و عار نمیدادند

و این برای آنده اشخاصیکه زندگی توأم با اعزت و شرافت را طالبدوار جیات مقرون بذلت و زبونی نفرت دارند درس آموزنده و ارزشمندی است.

از اینکه ارتش روس در تماس مستقیمش با نیروی جنگل ضربت دیده و منلوب شده مردم را از یکطرف شاد میداشت و از طرف دیگر این اندیشه را بوجود میآورد که اگر اولیاء کشور تصمیم میگرفتند در مقابل قواهیگانه باشتنند چه بسا که همین قواه چریک مسلح و نیروهای عشايری با جنگ های پارتبیزانی خود ، راه موقیت را بر دشمن سد میگرد والا بدیهی است که سکوت و توقع مدارا از ییگانه داشتن فکری پوج و احمقانه است و چون جنگلها موفق شدند در پرتو عزم و با مختصر توانائی جنگی با خصمی نیرومند پنجه درافکنند مردم را در انتظار عواقب این اقدام به پیش بینیهای متفاوت و اداشت. حالا موقعی است که بجنگلها از هر طرف تبریک میرسید و نام جنگل باحترام یاد میشد و اثرا بین پیروزی احتی در روابط مالک و زارع نیز رخنه کرده بود. دیگر مالک بخود اجازه ناسزاگوئی بزارع را نمیداد زیرا بسیاری از دهقانان و کشاورزان اسلحه بست گرفته و دوشادوش جنگلها در نبرد بودند. علماء و اعیان و بازرگانان طرفدار روس مانند شریعتمدار - حاجی رستم - گنجهایها - حاجی صمدخان - الوش بیک - با قرافها و دیگران که بقدرت ییگانه متکی بوده و با افراشتن پرچم روس بالای منازل شان بمعنویت خویش اطمینان داشتند کم کم این مصونیت را متزلزل دیدند.

طبقات متنفذ دیگر نیز رفتارهای نگران اوضاع و حوادث محتمل الوقوع آینده شدند لیکن اکثریت مردم گیلان پیدایش این عده را بغال نیک گرفتند و چنین می‌اندیشیدند که طبیعه قیام جنگل، پایان بدینختی گیلان است.

جنگلها در جنگ «ماکلوان» قزاقان اسیر ایرانی را با اعزاز و احترام مرخص کرده با دادن خرجی و لباس، لازمه آزادمنشی را در حقشان بجای آورده اند طبیعی است یک چنین رفتاری به نیک نامیشان میافزود و حسن شهرتشان را چند برابر می‌ساخت معهداً تضمینی نبود که همین افراد مرخص شده برای دومین و چندمین بار بسر کویشان نیایند کما اینکه چند نفر آنها که در جنگ «ماسوله» شرکت کردند همان اسیران جنگی «ماکلوان» بودند که با دادن قول شرف

ظامی معهدا قول و قرار را زیر پا گذاشتند.

اکنون بجائی رسیده ایم که طبع حساس وزودرنج «افسینکوف» دچار ملالت و افسرذگی است از اینکه برخلاف انتظارش می بیند مساعیش در دفع جنگلی ها به نتیجه مثبت نرسیده سخت آزرده است و بخاطر همین آزردگی است که از متصدیان مسئول بطور مؤاخذه میپرسید «پس چه وقت کار جنگل بايان خواهد یافت؟» اما بلا فاصله خود پاسخ این پرسش را مبده ده چه دیری نمیگذرد که با مراجعه بمقامات حکومت ایران در حدود چهار هزار نفر قراقق سواره نیزه دار و پیاده و توپخانه بفرماندهی **کالچوک اف** به جنگل گسل میگردد. امیر مقندر طالش نیز دستور میباشد که با عده کافی از راه «ضیابر» نزدیک شود **برهان السلطنه** طارمی هم پیشروی از راه طارم را بهمه ده میگیرد.

قرار میشود هفت صد نفر قراقق ایرانی بسر کردگی **مامانوف** از راه زنجان و ماسوله حمله را آغاز کنند و قراقق های پیاده با پشتیبانی توپخانه از خط رشت پیشروی نمایند و جنگلی ها را در تنگنای این محاصره گاز آب مری نابود سازند.

وضع خیلی نامساعدی پیش آمده بود که جنگلی هارا دریک موقعیت و خیم قرار میداد زیرا گذشته از محاصره نظامی با فقدان خواربار و نیازمندی های جنگی رو برو بودند بعلاوه برف سنگینی بزمی نشسته که امکان نقل مکان و حرکت چابکانه را دشوار میساخت معهدا دست از مقاومت برنداشته و در شرایط سخت جنگیدند که دریکی از زدو خوردها **افتتاح انرلیچی** و سرخ حسن و ماشاء الله خان و محمد آقا خان و عزت الله ترک و نفر دیگر مقتول گردیدند عده بیشتری اسیر و بقیه بغارها و شکاف کوه ها پناه بردن که از جمله تلف شد گان از سرما عنایت خواهرزاده میرزا بود.

جنگلیها با این شکست از اسب افتادند ولی از اصل نیفتادند و تعقیب هدفشان را همچنان دنبال کردند.

منطق هر فرد جنگلی مانند منطق همهی مردان جهان که در چهار گوشه دنیا برای آزادی میجنگند یکی بود.

تقریباً سه ماه بعد از شکست ماسوله از کمین گاهشان خارج و مجدداً بسمت فومنات سرازیر شدند و افراد متفرق، یکدیگر را بازیافته بفعالیت های

تازه‌تری پرداختند.

در «گوراب زرمنخ» و «کسما» و «کیشدره» و «پلنگدره» جنگهای کم‌دوان و زود‌گذر روی‌داد عاقبت نیروی دولتی دست از پیکار کشید و منتظر دستور اولیاء مرکز شد قزاقان روسی هم بجهه‌های دیگر رفتند چنگلیها با اغتنام از این فرصت بتجهیز قوا و تازه کردن نفس پرداختند «کسما» مرکز نیروی چریک و «گوراب زرمنخ» مرکز تأسیسات نظامی گردید.

وبلاگ های حمایت کننده در نشر این اثر:

کوچک جنگلی کلیک

لیمو کلیک

ترمه کلیک

صردا کلیک

گیل نوشت کلیک

چابکسر کلیک

ترمه در وردپرس

شما هم می توانید
به ما پیوندید

کوچک جنگلی

